

## بررسی سرریزهای روح

ابراهیم الطافی\*

### چکیده

تصوّف شاخه‌ای از تاریخ دینی است و تاریخ دینی شاخه‌ای از تاریخ اجتماع است. شاخه‌ها مطلقاً باید معلوم شود و کاملاً مورد پژوهش قرار گیرد و تدریس گردد. یک شاخه از این تصوف ذکر سخنان صوفیان و عارفان است. عباراتی که به نظر غیراهل غریب و درک آن مشکل نماید و گاه باشد ظاهر آن کلمات ناپسندیده و خلاف ادب و حتی شریعت به نظر آید. با عنوان «شطحیات». در این جستار شرح بسیار مختصری از دریای بی‌کران شطحیات پرداخته‌ام.

**کلیدواژه:** تصوف، شطح، شطحیات

«تصوف ترک جمله لذتهای نفس است»

(ابوالحسین نوری)

### آیا تدریس تاریخ تصوف و بررسی آن ضروری است؟

هر رویدادی نتیجه رویدادهای قبلی است و هر نتیجه‌ای سبب رویدادهای دیگر است کسی که دیروز را ننشاند، امروز را نمی‌تواند درک کند، کسی که امروز را در نیابد، نمی‌تواند فردا را ببیند و خود را برای فردا آماده سازد.

ebrahim\_altafi@yahoo.com

\* دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۶/۱۶

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۳/۰۵



اعتقادی که از قرن دوم هجری - هشتم میلادی، به بعد دنیای اسلام را تحت نفوذ خود داشته و در طول سده‌های متمادی از جهت سیاست، هم از نظر علم و هنر بر جوامع تاثیر بخشیده، و در زندگی اجتماعی تاثیرات مثبت و منفی بر جای گذاشته است.

تاریخ تصوف شاخه‌ای از تاریخ دینی است و تاریخ دینی شاخه‌ای از تاریخ اجتماع است این شاخه‌ها مطلقاً باید معلوم شود و کاملاً مورد پژوهش قرار گیرد و تدریس گردد و درباره اینها زندگینامه‌ها، تحقیقات و بررسی‌ها فراهم آید.

### شناخت حقیقت

یکی از دسته‌های علوم شریعت، علم شناخت حقیقت و ریاضت و عبادت و معامله و مجاهده و اخلاص در پرشش و توجهی همه جانبه اوست و نیز بریدن از همه و به اندازه نیاز دست به خوان دنیا بردن و خلاصه پرورش نفس و خویشتن است. پایان همه علوم یافتن حقیقت است و چون به آن رسیدی وارد دریایی می‌شوی که کران ندارد. حقیقت، همان علم دل است و علم معارف و علم اسرار و علم باطن و علم تصوف و علم احوال و علم معاملات است. هر چه خواهی بگو معنا یکی است!

### واژه شطح

در لغت عرب به معنی حرکت است، شطح، یشطح، هرگاه راه بیفتد و بجنبد و به خانه‌ای که در آن آرد جمع کنند نیز مشطاح گویند بدین خاطر آسیاب را مشطاح خوانند که آرد پیوسته در آن حرکت می‌کند. چنانچه اگر آب بسیار بخواهد از جویی تنگ با فشار بگذرد و از آن سرریز کند به عربی گویند «شطح الماء فی النهر» آب سرشاری که در جویی تنگ ریخته شود و از دو سوی جوی فرو ریزد و خرابی کند.

### شطح در اصطلاح صوفیان

عبارت است از حرکت و بی قراری دل هنگام غلبه و جد و بیان آن حالت به عباراتی که به نظر غیراهل، غریب و درک آن مشکل نماید که گاه باشد ظاهر آن کلمات ناپسندیده و خلاف ادب و



### بررسی سرریزهای روح\* ابراهیم الطافی

حتی شریعت به نظر آید، در حالی که باطن آن گفتار درست و مستقیم است و گوینده با نیت صافی چنان بیان کرده که بیگانه از سرّ او آگاه نگردد و یا کلمه‌ای است که بوی خودپسندی و ادعا از آن استشمام شود. و این چنین است حال مُرید در غلیان و جد و سخنانی که از سر بی خبری در این حالت گوید و سخن مخالف ظاهر شریعت یا آداب که از غلبه و جد و شور گوید. آقای سیدجلال الدین آشتیانی تحلیل از شطحیات را این چنین نقل می‌کند: سالک در این مرتبه و مقام، چون ذات و صفات و آثار و افعال خود را فانی در حق نموده است و مغلوب حکم وحدت است، سخنانی می‌گوید که حالی از فنای او در توحید و افنای ذات خود در وجود حق است. این سخنان، ناشی در تجلّی ذاتی حق در سالک است که به کلی ذات او را محو و نابود نموده است. نتیجه این تجلّی، ظهور چنین سخنانی از سالک است نظیر «انا الحق» حسین بن منصور حلاج. به این جهت این حالت درونی به کلمه شطح تعبیر می‌کنند برخی این کلمه را می‌شنوند پذیرش آن برایشان سخت است و آن را انکار و طعن می‌کنند و خود را در آستانه فریفتگی و تباهی قرار می‌دهند.

#### بیتی از حافظ در باب شطح

خیز تا خرقه صوفی به خرابات ببریم شطح و طامات به بازار خرافات ببریم  
معنی بیت: برخیز تا خرقه صوفی را به خرابات ببریم، ادعاهای خودپسندانه آنها را که از نوع خرافات است به مشتریان این گونه سخنها عرضه داریم.

آنچه حافظ هم در اشعار خود و این بیت ذکر می‌کند و شطح را همراه با طامات می‌آورد این است که شطح و طامات داعیه کشف و کرامات و خودستایی‌های صوفیان است و ادعاهای کشف و کرامات صوفیان را در بازار خرافات به فروش برسانیم. و شطح و طامات که داعیه داشتن و سخنان مردم فریب است از خواص همین صوفیان است. نظر حافظ در این بیت در این خلاصه می‌شود که بر مردم ثابت کنیم که گفته‌های ایشان ارزشی نداشته و همه از قبیل خرافات بوده است. حافظ با یزید بسطامی را نماد یک صوفی پرمدا و سخنان شطح‌آمیز صوفیان می‌داند.

#### شطحیات (سرریزهای روحی)

شطحیات از زبان عارفان، سالکان زیاد نقل شده است به طوری که در شرح شطحیات بایزید بسطامی (م ۲۶۱ هـ/ ۷۸۴ م) جنید رساله‌ای نوشت که اوّلین تصنیف صوفیه در این باب بود.



حکایت‌های بایزید نشان می‌دهد که او غرقه دریای معرفت خویش بوده از خویش به در می‌رفته که معانی دریافته‌های او، بارها او را در خود فرو برده اند و جز او را راه‌هایی نمی‌مانده است. در اینجا به شرح چند شطحیات می‌پردازیم و در پایان هم چند نمونه بدون شرح و بیان ذکر می‌کنیم.

### سخن نخست

بایزید گفته است: «خدای مرا برکشید و در برابر خود جای داد.» ابونصر سراج در تفسیر سخن بایزید می‌گوید: معنی سخن بایزید این است که خدا این مقام را به من نشان داد و دل مرا بدان جای حاضر گردانید.

### سخن دوم

بایزید گفته است: «مرا به یگانگی ات بیارای و لباس خودیت را به من در پوشان و تا احدیت، مرا برافراز.» در شرح این سخن باید گفت که مرادش افزونی و انتقال از حال است که داشته است به نهایت حال متحققین به تجرید و توحید و یگانگان به حقیقت یگانی و تفرید است.

### سخن سوم

گفته بایزید این است که: «با یکتایی خود آراسته ام ساز و با کبریایی خود پوشانم و مرا برکش تا یگانگی خویش.» با کبریایی خود مرا پوشان یعنی تا حدی که هرگاه آفریده‌های مرا می‌بینند، بگویند تو را دیده ایم و تو همان باشی و من دیگر نباشم. همه اینها برگرفته از گفته پیامبر (ص) نیز است که می‌فرماید که خدا فرموده است: «پیوسته بنده به عبادت‌های غیر واجب (نوافل) به من تقرب می‌جوید تا اینکه دوستش می‌دارم و چون دوستدارش شدم چشم او می‌شوم که بدان می‌بیند و گوش او می‌شوم که بدان می‌شنود و زبان او می‌گردد که با آن سخن می‌گوید و دست او می‌گردد که با آن کار می‌کند...»



### سخن چهارم

بایزید گفته است: «هزار هزار بار پریدم.»

چندان معنایی ندارد چون وصف حقیقت توحید بزرگ تر و فراخ تر از این توصیف است ولی منظور بایزید بزرگی همت و پرواز دل است این تعبیرات رواست چه خداوند نیز گفته است: «و هر انسانی را پرند اش را برگردنش آویختیم و همراهش ساختیم.» (اسرا/۱۳)

باز این گفتار در هنگام غلبه وجد و دلدادگی بسیار است که نمونه آن را می توان از مجنون بنی عامر یاد کرد. چون هر گاه به وحوش نگاه می کرد، می گفت: لیلی. به کوه می نگریست می گفت: لیلی. به مردم نظر می کرد می گفت: لیلی. تا اینکه روزی به او گفتند نامت چیست و حالت چگونه است؟ گفت: لیلی.

### سخن پنجم

سخن بایزید گفته که: «خیمه ام را موازی عرش یا در پیشگاه آن زدم.»

اگر انتسابش به او درست باشد همه می دانند که آفریده ها و هستی همگی به صورت موازی زیر عرشند و معنی کلام او که خیمه ام را موازی عرش زدم یعنی به گونه ای قرار دارم که روبه روی مالک عرش باشد و در عالم جایی یافت نمی شود که موازی عرش نباشد پس این کلام را نمی توان وسیله طعن بایزید ساخت.

### سخن ششم

از شبلی که گویند: «ابوعبدالله ابن جابان می گوید: چون برخاستم که از پیشگاه شبلی خارج شوم به من و همراهم گفت: «بروید، من همراه شمایم، شما در هر جا که باشید در پناه و حمایت منید.»

تعبیر کلمه «من» که ایرادی بر او گرفته اند و این گونه باید شرح داد که معنای واقعی سخن شبلی آن است که او خودش را بر اثر غلبه توحید و تجرید محو در خدا می دید و عارف در هنگام غلبه حالات ربانی هر گاه تعبیر به «من» می کند پرده از این وجد برمی دارد و هر گاه «من» می گوید اشاره به تسخیر حالش از راه مشاهده تقرب مولا و حقایق صفات اوست.



### سخن هفتم

از شبلی حکایت شده که «به یارانش گفت: «یارانم، به جایی می‌روم که جزء ماوراء نمی بینم که بازمی گردم، تمام آنها را در مویی از انگشت خود می بینم.»

گروهی از یارانش را فهم کلام او صعب افتاد. منظور او آن است که قدرت خدا در آفرینش آنها و آفریدن موی انگشت من یکسان است هستی و همه آفریده‌ها، گرچه دور و درازند و گستره‌ای عظیم دارند اما در برابر عظمت کبریایی خالق و صانع هستی همچون مویی از انگشت و بلکه کمتر از آنند.

### سخن هشتم

شبلی می گفت: «هزار سال گذشته و هزار سال آینده، «وقت» ماست و اشباح شما را نفرینند.»

شیخ ابونصر -رحمه الله- گفت: معنای قول شبلی درباره وقت اشاره به دمی است که بین دو نفس (گذشته و آینده) برمی آید و خاطری که بین دو خاطر جای گرفته است چون که «وقت» از خداست و برای خداست و هر گاه نفس بمیرد اگرچه هزار سال باشد چیزی از دست رفته که با دریغ و تاسف نه تدارک می شود و نه باز می گردد. و معنای قول شبلی که «اشباح شما را نفرینند» این است که هر چیزی جز خدا شیخ است اگر بدان آرام گیری فریفته‌ای.

### سخن نهم

آورده‌اند که شبلی می گفت: «خدا بندگانی دارد که اگر به جهنم تف کنند، خاموش می کنند.»

این سخن بر گروهی از شنوندگان سخت آمد. از پیامبر (ص) روایت شده که فرمودند: «جهنم در قیامت به مومن می گوید: بگذر نورت نارم را خاموشاند. و چیزهایی نظیر اینکه از شبلی روایت کرده اند بسیار است. یادآوری آنها به خاطر زشتی اطباب ممکن نیست و عاقل از اندک، بسیار در می یابد و توفیق از خداست.

چندین جمله از شطحیات بدون شرح و بسط در اینجا ذکر می کنیم:

«در دریایی غوطه خوردم که پیامبر (ص) بر ساحل آن بود.» (بایزید)

«من لوح محفوظم.» (بایزید)



«مگر جهنم چیست؟ اگر آن را ببینم، با گوشه خرقه ام خاموشش می‌کنم از صفات ناقص منزه می‌دانم خود را. چه ظهور شگفتی دارم؟ (بایزید)

«در حج اول خانه (کعبه) را دیدم، در حج دوم صاحب خانه را دیدم، در حج سوم نه خانه دیدم نه صاحب خانه.» (بایزید)

«دیروز در خانه خویش با خدا بودم.» (ابوالحسین نوری)

### نتیجه‌گیری

از قول «یحیی بن معاذ رازی» نتیجه‌گیری می‌کنیم که گفته است: «این معنا در علم [حدیث و تصوف] هست که عارف هرگاه خدا را می‌بیند و یاد می‌کند فاخرانه سخن می‌گوید و گاه خویش را می‌نگرد عاجزانه و درمانده حرف می‌زند.»

و یادآور شوم که کسانی هستند که خطایشان عمدی نیست از سر لغزش و ندانم کاری است تا قصد و ستمکاری.

### منابع

- رجایی بخارایی، احمدعلی، (۱۳۶۴)، فرهنگ اشعار حافظ، چ ۲، تهران، انتشارات علمی.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۹)، جستجو در تصوف ایران، چ ۶، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- سراج طوسی، ابونصر، (۱۳۸۲)، اللمع فی التصوف، چ ۱، تهران، انتشارات دیبا.
- گولپینارلی، عبدالباقی، تصوف، (در یکصد پرسش و پاسخ)، ترجمه دکتر توفیق. هـ سبحانی، تهران، موسسه فرهنگی نشر دریا.
- هروی، حسینعلی، (۱۳۶۹)، شرح غزل‌های حافظ، چ ۳، ج ۳، تهران، کیهانک.